

نشریه علمی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال پانزدهم، شماره پنجاه و نهم، پاییز ۱۴۰۲، ص ۲۶-۱

سیاوش شخصیتی خودشکופا (براساس نظریه آبراهام مزلو)

محمد نامداری،* مهدی رضایی**

چکیده

در قرن بیستم میلادی، مکاتب روان‌شناختی بسیاری ظهور کردند که به جنبه‌های مختلف روان آدمی پرداختند و به نتایج شگفت‌انگیزی دست یافتند. یکی از این مکاتب روان‌شناختی که برخلاف مکاتب روانی دیگر به جنبه‌های مثبت و روشن زندگی انسان پرداخته، روان‌شناسی انسان‌گرای آبراهام مزلوی آمریکایی است. او تحقیقات خود را بر روی سالم‌ترین افراد جامعه انجام داد و به این نتیجه رسید که درصد کمی از افراد جامعه هستند که اگر تمام نیازهای جسمی و روانی آن‌ها فراهم باشد، به خودشکوفایی و کمال مطلوب خواهند رسید. شخصیت‌های بزرگ و انسان‌های متعالی بسیاری در *شاهنامه* فردوسی هستند که مصداق بارز انسان‌های کامل و رشدیافته طرح و الگوی آبراهام مزلو به شمار می‌روند. یکی از این شخصیت‌ها سیاوش فرزند کیکاووس است که جزو عزیزترین پهلوانان *شاهنامه* است. در این نوشتار به روش توصیفی تحلیلی و به کمک منابع کتابخانه‌ای، ابتدا به مؤلفه‌های سلسله‌مراتب نیازهای آبراهام مزلو پرداخته شده است؛ سپس با بررسی اجمالی شخصیت سیاوش در *شاهنامه* فردوسی براساس مؤلفه‌های ارائه‌شده توسط مزلو درباره افراد خودشکופا این نتیجه به دست آمده است که سیاوش با توجه به اخلاق، رفتار و تصمیماتی که در مواجهه با اتفاقات زندگی خود گرفته (مانند پذیرش خود و دیگران، داشتن استقلال و حریم خصوصی، درک

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون (نویسنده مسئول)
namdari84m@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون
rezaei@kazerunfu.ac.ir

درست از واقعیت، قدرشناسی از پدیده‌های اطراف، روابط میان فردی قوی، حس همدردی و نوع دوستی، تجربه‌های متعالی و عارفانه، مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری، می‌تواند جزو نمونه‌های بارز افراد خودشکوفا و خواستاران تحقق خود به شمار رود.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، سیاوش، مزلو، خودشکوفایی.

۱. مقدمه

سه انقلاب علمی در روان‌شناسی امروز به طرز شگفت‌آوری تأثیر گذاشته است: ۱. انقلاب روان‌کاوی (روان‌تحلیل‌گری) که انسان را زاده‌غریزه و تعارض‌تلقی می‌کند و بر نیروهای ناخودآگاه تأثیر دارد. این روان‌کاوی توسط فروید به وجود آمد؛ ۲. رفتارگرایی که انسان را موجودی منفعل و قربانی محیط در نظر می‌گیرد. رفتارگرایی روی شباهت‌های ذاتی بین انسان و حیوان مطالعه می‌کند. این نهضت توسط واتسون و اسکینر مطرح شد؛ ۳. انقلاب یا نهضت انسان‌گرایی که تصویر کاملاً متفاوتی از انسان ارائه می‌دهد. این نهضت عقیده دارد که انسان‌ها اساساً خوب و شایسته احترام‌اند و اگر موقعیت‌های محیطی مناسب باشند، تمام انسان‌ها در مسیر خودشکوفایی حرکت می‌کنند (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۳۶).

مزلو بنیان‌گذار نیروی سوم روان‌شناسی یا نهضت سوم روان‌شناسی است. وی خود را روان‌کاو و یا رفتارگرا معرفی می‌کند. او اشاره کرد رفتارگرایی و روان‌کاوی مفاهیم جالبی در مورد ماهیت انسان مطرح نموده‌اند، اما ماهیت انسان علاوه‌بر مواردی که روان‌کاوی و رفتارگرایی اشاره نموده‌اند، به‌دنبال خودشکوفایی است (همان). نگرش مزلو به انسان‌گرایی یا روان‌شناسی نیروی سوم، نگرشی است که برخی چون پادزهر خوش‌قدمی در برابر خوی مکانیستی رفتارگرایی و خوی تیرگی و نومیدی‌آور روان‌کاوی بدان می‌نگرند (شولتس، ۱۳۸۲: ۸۸). رویکرد بشردوستانه مزلو در مورد شخصیت، تأکید خود را بر نظرگاهی خوش‌بینانه از طبیعت انسان قرار داده است و به فضایل، اراده آزاد و خودشکوفایی توانایی‌های بالقوه مردمان اهمیت بسیاری می‌دهد. انسان‌ها در این مکتب به‌صورت موجوداتی فعال و خلاق تصویر می‌شوند که تمایل و سعی در خودشکوفایی خود و رشد و توسعه خود دارند (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۴۶).

از نظر مزلو، تا زمانی که درباره نمونه‌های سالم انسانی مطالعه نکنیم، به شناخت دقیق در مورد انسان نائل نمی‌شویم؛ به همین دلیل وی افراد سالم و خودشکوکا را مورد بررسی و مطالعه قرار داد. در این زمینه او اشاره کرده است موقعی که می‌خواهید مشخص کنید انسان‌ها با چه سرعتی می‌توانند بدونند، به سراغ سریع‌ترین دونده‌ها می‌روید نه انسان‌های معمولی. از لحاظ روان‌شناختی، هنگامی که می‌خواهیم انسان و ماهیت شخصیت او را بشناسیم، لازم است به سراغ سالم‌ترین انسان‌ها برویم. مزلو بر روی سالم‌ترین نمونه از انسان‌ها تحقیق و مطالعه خود را انجام داد (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۳۴۵).

نظریه مزلو درباره سلسله‌مراتب نیازهای انسان است. وی اشاره می‌کند نیازهای انسان حالت سلسله‌مراتبی دارند. زمانی که یک سطح از نیازها برآورده گردد، زمینه برای مطرح شدن نیاز بعدی فراهم می‌گردد. نظریه سلسله‌مراتب وی مورد پذیرش بسیاری در دنیای تجارت، مدیریت و روان‌شناختی واقع شده است (همان). این نیازها به پنج گروه تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از: ۱. نیازهای فیزیولوژیکی مثل آب، اکسیژن، غذا، غریزه جنسی و...؛ ۲. نیازهای امنیتی مثل امنیت، نظم و پایداری؛ ۳. نیازهای مربوط به احساس مالکیت، عشق، محبت، دوست داشتن، دوست داشته شدن و...؛ ۴. نیازهای مربوط به عزت‌نفس مثل شایستگی، تأیید، احترام و...؛ ۵. نیاز به خودشکوفایی (پارسا، ۱۳۸۸: ۳۲).

در سلسله‌مراتب نیازهای ارائه‌شده توسط آبراهام مزلو، نیازهایی که در رده‌های پایین‌تر نردبان انگیزش هستند، باید پیش از نیازهایی که در رده‌های بالاتر این نردبان قرار دارند ارضا شوند؛ در واقع نیازهای رده بالاتر ظاهر نمی‌شوند مگر آنکه نیازهای رده‌های پایین‌تر، دست‌کم تا حدودی ارضا شده باشند (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۴۸). نکته دیگر اینکه انسان در یک زمان به وسیله همه نیازها به پیش رانده نمی‌شود. در یک زمان تنها یک نیاز غالب است؛ اینکه کدام نیاز باشد، بستگی به این دارد که کدام‌یک از نیازها ارضا نشده باشند (همان: ۱۴۹). خواستاران تحقق خود و خودشکوفایان بنا به تعریف، به‌نوبه خود نیازهای سطوح پایین‌شان، یعنی نیازهای جسمانی، ایمنی و تعلق و محبت و احترام را برآورده ساخته‌اند، روان‌پریش و روان‌نژند نیستند و سایر اختلال‌های آسیب‌شناختی را ندارند. آن‌ها الگوهای بلوغ و پختگی و

سلامت‌اند. با حداکثر استفاده از همه قابلیت‌ها و توانایی‌هایشان خویشتن را تحقق و فعلیت می‌بخشند. می‌دانند چیستند و کیستند و به کجا می‌روند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

پایه و اساس نظریه شخصیت مزلو در مورد بهترین و سالم‌ترین افرادی است که او آن‌ها را جوانه رویان بشریت یا افراد خودشکופا می‌نامد (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵۵). به گفته مزلو، افراد خودشکופا و آن‌هایی که خواستار تحقق خود هستند، ویژگی‌هایی دارند که آن‌ها را از افراد دیگر متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: ۱. داشتن ادراکی بسیار کارآمد از واقعیت‌ها؛ ۲. پذیرش خود، دیگران و طبیعت به‌طور کلی؛ ۳. خودانگیزگی، سادگی و طبیعی بودن؛ ۴. تمرکز بر روی مشکلات به‌جای تمرکز روی خود؛ ۵. نیاز به داشتن استقلال و حریم خصوصی؛ ۶. احساس قدرشناسی مداوم در برابر پدیده‌های جهان؛ ۷. تجربه‌های متعالی و صوفیانه؛ ۸. علقه اجتماعی؛ ۹. روابط میان‌فردی؛ ۱۰. خلاق بودن؛ ۱۱. ساختارمنشی دموکراتیک؛ ۱۲. همدردی؛ ۱۳. شوخ‌طبعی فلسفی؛ ۱۴. مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

مزلو ادعان داشت تعداد افراد خودشکופا بسیار کم است، حتی کمتر از یک درصد؛ ولی خودشکوفایی در قالب هر رفتاری می‌تواند تجلی یابد. او معتقد بود خودشکوفایی فقط به موسیقی‌دانان، نویسندگان و بازیگران تعلق ندارد؛ بلکه هرگاه فردی در مسیر همخوان شدن و یکپارچه شدن حرکت کند، در واقع در مسیر خودشکوفایی است (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۵۱).

شخصیت‌های بزرگ و انسان‌های متعالی بسیاری در شاهنامه فردوسی ظهور و بروز کرده‌اند که مصداق طرح و الگوی ابراهام مزلو، پدر معنوی روان‌شناسی انسان‌گرای آمریکایی است، این شخصیت‌ها نمونه انسان کامل رشدیافته و خودشکופا هستند؛ از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به «سیاوش» فرزند کیکاووس اشاره کرد. سیاوش نیز مانند آن دسته از پهلوانانی است که با سرنوشت خاص و برای مأموریت خاص به دنیا می‌آیند، برای به وجود آمدنش مقدماتی فراهم می‌گردد که همراه با غرابت است (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۷۴). به قول عبدالحسین یوسفی: «اگر حماسه ملی ایران تنها سیاوش را در خود پرورده بود، باز هم گران‌قدر بود و درخور تحسین» (یوسفی، ۱۳۷۲: ۶۹) و به قول محمدعلی اسلامی ندوشن: «سیاوش عزیزترین پهلوان شاهنامه است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۷۳).

سیاوش انسان کاملی است که خود روی به کمال دارد؛ زیرا در گیتی رهسپار به سر می‌برد و راه گیتی به سوی تعالی است و او آمده است تا آن را در این سیر متعالی یاری کند (مسکوب، ۱۳۵۱: ۴۳). سیاوش یوسف شاهنامه است. به راستی که سیاوش در میان پهلوانان شاهنامه از ویژگی خاصی برخوردار است. شاهزاده است، به کرّ و فر آن دل نمی‌بندد، شاگرد رستم است اما به آن فخر نمی‌کند، به چهره بسان بت آزری است، بر نفس مسلط است، ساده و بی‌پیرایه و صلح‌جوست، به پیمان و سوگند بسیار پایبند و وفادار است (رفیعی جیردهی، ۱۳۷۹: ۱۰)

نام سیاوش همواره بر تارک تاریخ و تمدن ایرانی می‌درخشد و او را هاله‌ای از ویژگی‌های مهم در بر گرفته است؛ مانند: طهارت نفس، شرافت اخلاقی، پایبندی به اصول مردانگی، وفای به عهد و پیمان تا سرحد جان، خردورزی، حسابگری و زیرکی، عالی‌ترین نمونه جمال و کمال عفت، نجیب و رام و آرام در برابر تقدیر و سرنوشت، آرام ولی بزرگوار و بزرگ‌منش. چنین شخصی با چنین توصیفاتی نمونه‌اعلای انسان کامل و رشدیافته است؛ همان چیزی که مزلو آن را خودشکوفایی و انسان‌های خواستار تحقق خود می‌داند و می‌نامد. در این پژوهش تلاش شده است که براساس مکتب روان‌شناسی انسان‌گرای مزلو، شخصیت سیاوش تحلیل و به توصیف چهره واقعی او پرداخته شود.

۲. پیشینه پژوهش

شخصیت‌های اصلی شاهنامه از جنبه‌های مختلف روان‌شناسی بررسی شده‌اند. یکی از نظریه‌های مهم روان‌شناسی، نظریه انسان‌گرایی مزلوس است که تعدادی از شخصیت‌های شاهنامه فردوسی و سایر متون ادب فارسی طبق الگوی ارائه‌شده، مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند؛ از جمله: پایان‌نامه تحلیل شخصیت گشتاسب و اسفندیار در شاهنامه با رویکرد روان‌شناسی (کرمی شاهپور، ۱۳۹۱) که نویسنده در آن به برخی مفاهیم نظریه مزلو درباره شخصیت گشتاسب و اسفندیار پرداخته است. همچنین پایان‌نامه «بررسی عزت‌نفس در شاهنامه فردوسی» (شیرخدا، ۱۳۹۷) که براساس دیدگاه مزلو، براند و دی آنجلیس به فضیلت‌های شخصیتی، روانی و نقاط اشتراک شخصیت‌های شاهنامه، شامل عزت‌نفس پرداخته است. علاوه بر این دو پایان‌نامه، مقالاتی هم راجع به شخصیت‌های شاهنامه نوشته شده است؛ مانند «شخصیت

رستم براساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو» (ستاری و همکاران، ۱۳۹۳) که در آن پس از بررسی شخصیت رستم و اسفندیار، مؤلفه‌های خودشکوفایی در این دو شخصیت بررسی شده است. مقاله دیگر، «نقد شخصیت کیخسرو براساس نظریه آبراهام مزلو»، (داوودنیا و همکاران، ۱۳۹۳) است که کیخسرو را در بالاترین سطح سلسله‌مراتب نیازهای ارائه شده توسط مزلو می‌داند. مقاله دیگر «بررسی مؤلفه‌های خودشکوفایی در شخصیت زال بر پایه نظریه روان‌شناختی مزلو» (زارعی و همکاران، ۱۴۰۰) است. آنچه در این پژوهش اهمیت دارد، فرایند کودکی، رشد، آموختن و کسب کردن اخلاق و انصاف شخصیت زال است که می‌تواند برای خواننده، الگوی مناسب تکامل و خودشکوفایی باشد.

علاوه بر شخصیت‌های شاهنامه، متون دیگر ادبی هم براساس نظریه آبراهام مزلو مورد بررسی قرار گرفته‌اند، که به ذکر آن‌ها پرداخته می‌شود؛ از جمله: پایان نامه بررسی دگرگونی شخصیت‌های داستانی در داستان کوتاه فارسی براساس نظریه مزلو (رضایی، ۱۳۹۵)؛ پایان‌نامه بررسی تطبیقی پیر در غزلیات حافظ و شش دفتر مثنوی مولانا با تأکید بر نظریات شخصیت آبراهام مزلو (بهزادی‌نژاد، ۱۳۹۵)؛ پایان‌نامه تحلیل شخصیت ملک‌الشعراء بهار براساس نظریه مزلو با تکیه بر دیوان اشعار (محسنی اندیس، ۱۳۹۶)؛ مقاله «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو بر پایه هرم مزلو (امیری خراسانی و همکاران، ۱۳۹۳)؛ مقاله «انسان خودشکوفای و خودشکوفایی سعدی با رویکرد تطبیقی به نظریه مزلو» (مهدوی دامغانی و صادقی، ۱۳۹۷)؛ مقاله «بررسی مؤلفه‌های خودشکوفایی و کمال‌طلبی در تذکره عرفانی کلام الملوک باباجان قزوینی و نظریات آبراهام مزلو» (ذبیح‌نیا عمران، ۱۳۹۸) که نویسنده رفتار باباجان قزوینی را مصداق افراد خودشکوفای نظریه مزلو می‌داند. همچنین مقاله «بررسی تصویر شاه-انسان کامل در متون نثر تعلیمی (قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، اخلاق ناصری، گلستان، سلوک الملوک)» (صادقی و رئیسی نافچی، ۱۳۹۹).

پس از جست‌وجوی دقیق در لابه‌لای پژوهش‌های موجود در نمایه‌های معتبر علمی، این نتیجه حاصل شد که تاکنون پژوهشی درباره شخصیت سیاوش از منظر نقد روان‌کاوی آبراهام مزلو صورت نگرفته است. از این رو، این پژوهش با توجه به مقام و جایگاه سیاوش در

شاهنامه که به اذعان بعضی‌ها کامل‌ترین شخصیت شاهنامه از نظر اخلاقی و انسانی است، می‌کوشد تا تصویری واقع‌بینانه از او براساس نقد خودشکوفایی آبراهام مزلو ارائه دهد.

۳. روش پژوهش

روش این پژوهش تحلیلی و توصیفی است. در این پژوهش، «نیاز به خودشکوفایی» که بالاترین درجه و پله از نردبان سلسله‌مراتب نیازهای مزلوست، مبنا و اساس کار قرار گرفته و تلاش شده با دقت در رفتار و گفتار سیاوش که نمونه‌اعلای پاک و پهلوانی در شاهنامه است، و با به‌کارگیری مؤلفه‌های خودشکوفایی، به تحلیل و بررسی شخصیت او پرداخته شود.

ذکر این نکته لازم است که اساس کار در ارجاع‌دهی به ابیات و شواهد امثال، شاهنامه فردوسی، جلد دوم، تصحیح جلال خالقی مطلق است. بنابراین در ارجاع به ابیات به ذکر صفحه کتاب اکتفا شده است.

۴. بحث اصلی

قبل از اینکه به بررسی مؤلفه‌های خودشکوفایی درباره شخصیت سیاوش پرداخته شود، ذکر این نکته لازم است که سیاوش به‌شکلی پرورش یافته که تمام نیازهای پیش از نیاز به خودشکوفایی، در وی ارضا شده بودند؛ چراکه سیاوش دوران کودکی خود را نزد رستم گذرانده بود و رستم هر آن چیزی را که برای تربیت یک پهلوان لازم بود، برای او انجام داده بود. از قضا خود رستم پیشنهاد داده بود که سیاوش را پرورش دهد و شاه هم با این پیشنهاد موافقت کرده و او را به رستم سپرده بود تا او را به بهترین شکل ممکن تربیت کند:

تهدمتن ببردش به زابلستان	نشستن گهش ساخت در گلستان
سواری و تیر و کمان و کمند	عنان و رکیب و چه و چون و چند
نشستن گه مجلس و می‌گسار	همان باز و شاهین و یوز شکار
ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه	سخن گفتن و رزم و راندن سپاه
هنرها بیاموختش سر به سر	بسی رنج برداشت و آمد به بر
سیاوش چنان شد که اندر جهان	همانند او کس نبود از مهان

(ص ۲۰۶-۲۰۷)

سیاوش بعد از تربیت نزد جهان‌پهلوان رستم، وارد قصر شاهی پدر شد و با استقبال باشکوه پدر و درباریان روبه‌رو شد. میزان هدایا به‌حدی بود که سیاوش را از هر چیزی بی‌نیاز می‌کرد:

ز مهر و ز تیغ و ز تخت و کلاه	ز هر چیز گنجی بفرمود شاه
ز برگستوان و ز خفتان جنگ	از اسپان تازی به زین پلنگ
ز دیبای و از گوهر و بیش و کم	ز دینار و از بدره‌های درم
بدان کودکی تاج درخور نبود	جز افسر که هنگام افسر نبود
ز خوبی بدادش فراوان نوید	سیاوخش را داد و کردش امید

(ص ۲۱۰)

پرورش کامل سیاوش نزد رستم و آموختن تمام هنرهای بزم و رزم و استقبال درخور شأن سیاوش توسط پدر، او را از نیازهای اولیه سلسله‌مراتب مزلو که به نیازهای رده‌پایین معروف‌اند، بی‌نیاز کرده و حالا منتظر شرایطی است که خود را شکوفا کند و رشد انسانی خود را تکمیل نماید. اکنون به مؤلفه‌های خودشکوفایی در شخصیت سیاوش پرداخته می‌شود.

۱-۴. ادراکی بسیار کارآمد از واقعیت‌ها

کسانی که از سلامت کامل برخوردارند، از موضوعات و اشخاص دنیای پیرامونشان شناخت عینی دارند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۰۲). عمومی‌ترین ویژگی افراد خودشکوفا ادراک کارآمد واقعیت است. آن‌ها راحت‌تر می‌توانند تصنعی بودن آدم‌ها و نقش بازی کردن آن‌ها را تشخیص دهند (شیرافکن، ۱۳۹۸: ۴۵۱).

سیاوش بعد از بازگشت به درگاه پدر، مورد لطف و احترام همگان قرار می‌گیرد. در این بین، نامادری او یعنی سودابه شیفته ظاهر زیبا و منش والای انسانی او می‌شود و در فکر نقشه‌ای است تا به هدف خود برسد. پس از شاه درخواست می‌کند تا زمینه را برای فرستادن سیاوش به شبستان شاهی فراهم کند و کیکاووس موافقت می‌کند؛ اما سیاوش از این داستان و زمینه‌سازی برای دیدار کاملاً آگاه است و با درک و دریافت درست متوجه موضوع می‌شود:

سیاوش چو بشنید گفتار شاه	همی کرد خیره بدو در نگاه
زمانی همی با دل اندیشه کرد	بکوشید تا دل بشوید ز گرد

که بسیاریان است و چیره‌زبان
هشیوار و بینادل و بدگمان
(ص ۲۱۳)

به اعتقاد مزلو، خودشکوفایان و خواستاران تحقق خود، ریاکاری و نادرستی را به سرعت تشخیص می‌دهند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۰۱). سیاوش بعد از اینکه به فرمان پدر وارد شبستان شد، سودابه در برابر او تعظیم کرد و او را در آغوش گرفت و شروع به بوسیدن سر و روی او نمود و او را مانند فرزند خود قلمداد کرد؛ اما سیاوش می‌دانست که گفته او با نیتش یکی نیست:

همی چشم و رویش بیوسید دیر
نیامد ز دیدار آن شاه سیر
همی گفت صد ره ز یزدان سپاس
نیایش کنم روز و هر شب سه پاس
که کس را به سان تو فرزند نیست
همان شاه را نیز پیوند نیست
سیاوش بدانست کان مهر چیست
چنان دوستی نزره ایزدی‌ست
(ص ۲۱۶)

به عقیده مزلو، خودشکوفایان از پیش‌داوری و سوگیری مبرآیند (شیرافکن، ۱۳۹۸: ۴۵۱). سیاوش درباره نقشه گرسیوز و توطئه‌چینی او و تحریک افراسیاب علیه خود، از موضوع آگاه است و می‌داند که گرسیوز دارد حيله‌ای به کار می‌برد، اما پیش‌داوری نمی‌کند و منتظر می‌ماند تا ببیند چه اتفاقی می‌افتد:

فرستاده نزد سیاوش رسید
زمین را بیوسید کو را بدید
چو پیغام گرسیوز او را بگفت
سیاوش غمی گشت اندر نهفت
پُراندیشه بنشست بیدار دیر
به دل گفت رازی‌ست این را به زیر
(ص ۳۳۳)

۲-۴. پذیرش خود، دیگران و طبیعت به‌طور کلی

خواستاران تحقق خود، نقاط ضعف و قدرت خویش را بدون شکوه و نگرانی می‌پذیرند؛ در واقع زیاد بدان‌ها نمی‌اندیشند. حتی افراد کاملاً سالم هم ضعف‌ها و معایبی دارند؛ اما از این بابت احساس گناه و شرمساری نمی‌کنند و طبیعت خود را با همان صورتی که هست می‌پذیرند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۰۳). آن‌ها همین نگرش پذیرا بودن را در خصوص ضعف‌ها و نقص‌های مردمان دیگر و نیز نوع بشر به‌طور کلی دارند (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

خودشکوفایان به خود و دیگران احترام می‌گذارند (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۵۱)؛ همچنین می‌پذیرند که انسان‌ها رنج می‌کشند، مسن‌تر می‌شوند و می‌میرند (همان: ۴۵۲) رفتار و اخلاق سیاوش در شاهنامه مصداق این ویژگی از ویژگی‌های افراد خودشکوفایان و خواستاران تحقق خود است. آنجا که کاووس شاه از او می‌خواهد که به شبستان برود و جفتی برای خود برگزیند تا نژاد شاهی همچنان مستدام باشد، رفتار همراه با احترام سیاوش را می‌بینیم:

بدو گفت من شاه را بنده‌ام به فرمان و رایش سرافکنده‌ام
 هرآن کس که او برگزیند رواست جهاندار بر بندگان پادشاست
 (ص ۲۱۸)

این رفتار سیاوش نشان از قانون‌پذیری و اطاعت از شاهی دارد که در آن روزگاران بر جامعه حاکم بود؛ در واقع، وی بدون هیچ اعتراضی شرایط حاکم بر محیط را می‌پذیرد و به راحتی کنار می‌آید.

در جایی دیگر، سیاوش با اینکه از نقشه شوم سودابه آگاه است، همچنان با احترام با او برخورد می‌کند و او را با الفاظی محترمانه و مؤدبانه خطاب قرار می‌دهد:

مرا آفریننده از فرّ خویش پیرو و بنشانند در پرّ خویش
 تو این راز مگشای و با کس مگوی مرا جز نهفتن سخن، نیست روی
 سر بانوانی و هم مهتری من ایدون گمانم که تو مادری
 (ص ۲۲۱)

خودشکوفایان، آنچه را در مقابلشان قرار دارد، بدون آنکه برای تحریف کردن، شکل دادن و رنگ کردن واقعیت از صافی عینک‌های متعددی گذشته باشد، می‌بینند (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۲۰). سیاوش در راه آماده‌سازی برای لشکرکشی به سوی توران‌زمین چنان رفتار متین و سنجیده‌ای از خود بروز می‌دهد که حتی حاضر نیست حرف تلخی بر زبان براند و همه چیز را پذیرفته است:

و زان پس پیامد به نزدیک بلخ نیاززد کس را به گفتار تلخ
 (ص ۲۴۴)

مزلو می‌گوید: «کسی از خیس بودن آب، از سختی صخره، یا از سبزی درخت شکایت نمی‌کند؛ نظم طبیعی این چیزها این است و طبیعت خواستارانِ تحقق خود نیز چنین است» (مزلو، ۱۳۶۹: ۱۰۳). فردوسی در خلال داستان سیاوش، بارها از زبان او سر نهادن در برابر تقدیر و تسلیم شدن به حکم خدایی را بازگو می‌کند. این یعنی پذیرش واقعیت و اینکه انسان هرچه هم رشد یافته و خودشکوفا و کامل باشد، بازهم در جاهایی نیروهایی وجود دارند که انسان در برابر آن‌ها ضعیف است و باید بپذیرد:

سیاوش به پیران نگه کرد و گفت	که فرمان یزدان نشاید نهفت
اگر آسمانی چنین است رای	مرا با سپهر از بنه نیست پای

(ص ۲۹۶)

و در ادامه همین گفت‌وگو باز اقرار می‌کند:

پس از بخت باشد مرا نیکخواه	همانا دهد ره به پیوند شاه
----------------------------	---------------------------

(همان)

در جایی دیگر از داستان، سیاوش تمام ضعف‌ها و نقصان‌های طبیعی موجود را می‌پذیرد و اقرار می‌کند که جایگاهی که هم‌اکنون در آن هستم، چندصباحی دیگر به شخص دیگری واگذار خواهد شد و باید رفت:

نباید مرا شاد بودن بسی	نشیند بر آن جای دیگر کسی
نه من شاد مانم نه فرزند من	نه پرمایه گردی ز پیوند من
نباشد مرا زندگانی دراز	ز کاخ و ز ایوان شوم بی‌نیاز
شود تخت من گاه افراسیاب	کند بی‌گنه مرگ بر من شتاب
چنین است رای سپهر بلند	گاهی شاد دارد گهی مستمند

(ص ۳۱۰)

چون اشخاص سالم، طبیعت خود را به‌خوبی می‌پذیرند، ناگزیر از تحریف یا وارونه جلوه‌گر ساختن خویشتن نیستند، حالت تدافعی ندارند و خود را در پس نقاب‌ها با نقش‌های اجتماعی پنهان نمی‌کنند؛ با خودشان در صلح و آشتی به سر می‌برند و این پذیرش همه سطوح را در بر می‌گیرد (مزلو، ۱۳۶۹: ۱۰۳).

۳-۵. نیاز به داشتن استقلال و حریم خصوصی

خواستاران تحقق خود، نیاز شدیدی به خلوت و تنهایی دارند؛ باآنکه از ارتباط با دیگران پرهیز نمی‌کنند، به‌ظاهر نیازی به دیگران ندارند، برای کسب رضایت به دیگران متکی نیستند و در نتیجه می‌توانند خودشان تصمیم بگیرند، به نتایج خودشان برسند و انگیزش و نظام خود را تجربه کنند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۰۶). آن‌ها به دیگران اتکا نمی‌کنند و نمی‌چسبند و خلوت و تنهایی را ترجیح می‌دهند؛ البته هدف اشخاص سالم این نیست و از دیگران به‌عمد دوری نمی‌کنند، فقط به دیگران نیاز شدید ندارند (همان: ۱۰۷).

ازآنجاکه افراد خودشکوفای تحت کشش انگیزش رشد قرار دارند و نه انگیزش کمبود، در مورد رضایتمندی‌های عمده خودشان متکی به دنیای واقعی، یا سایر افراد، فرهنگ‌ها، یا وسایل رسیدن به هدف و به‌طور کلی متکی به رضامندی خارجی نیستند (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۲۷). این افراد را قائم به ذات توصیف کرده‌اند (همان: ۲۲۸).

خودشکوفایان برای ارضای نیازهای اساسی خود به محیط آن‌چنان نیاز ندارند؛ محیط مناسب یا نامناسب باشد برای آن‌ها فرقی نمی‌کند، آن‌ها می‌توانند نیاز خود را برآورده سازند. آن‌ها خود را همچون عاملی فعال، خویشتن‌دار، مسئول و خودتدبیر در تعیین سرنوشت خود در نظر می‌گیرند و به‌اندازه کافی توان دارند تا عقاید و عواطف دیگران را فراموش کنند (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۵۳). افراد خودشکופا نه‌فقط قادر به تحمل تنهایی، بدون گرفتار شدن به اثرات زیان‌بار آن هستند، بلکه به‌مراتب بیش از افراد خودناشکوفای نیاز به خلوت و تنهایی دارند. آنان بیشتر به خود متکی‌اند؛ بنابراین به مردمان دیگر کمتر نیاز دارند (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

با بررسی شخصیت سیاوش و رفتار او درمی‌یابیم که آنچه برای او مهم است، خویشتن خویش است و کار درست، کاری است که خود تشخیص می‌دهد و عواطف و احساسات دیگران چندان تأثیری در تصمیم او ندارد. او حتی حاضر است ترک و جلائی وطن کند و در بیغوله‌ای در سرزمینی دور و تنها به سر ببرد اما تحت تأثیر رفتار دیگران قرار نگیرد. این خوی و خصلت استقلال‌طلبی سیاوش فارغ از حرف و حدیث‌های دیگران زمانی آشکار می‌شود که راضی نمی‌شود در برابر خواسته شاه ایران، اسیران و گروگان‌ها را دست‌بسته تحویل دهد.

او تن به این کار نمی‌دهد و آن را خلاف اخلاق و ارزش‌های انسانی می‌داند و سخت مخالف پیمان‌شکنی است. بنابراین فرستاده‌ای را نزد سردار توران یعنی افراسیاب می‌فرستد و از او مکان و پناهی دور از سرزمین مادری خود در توران‌زمین طلب می‌کند. او زنگه شاوران رابه‌عنوان فرستنده برای این درخواست راهی سرزمین توران می‌کند:

که شو شاه توران سپه را بگوی	کزین کار ما را چه آمد به روی
از این آشتی جنگ بهر من است	همی نوش تو درد و زهر من است
ز پیمان تو سر نگرده تهی	وگر دور مانم ز تخت مهی
جهاندار یزدان پناه من است	زمین تخت و گردون کلاه من است
و دیگر کزین خیره ناکرده کار	نشایست رفتن بر شهریار
یکی راه بگشای تا بگذرم	به جایی که کرد ایزد آبشخووم
یکی کشوری جویم اندر جهان	که نامم ز کاووس گردد نهان
ز خوی بد او سخن نشنوم	ز پیکار او یک زمان نغنوم

(ص ۲۷۴)

البته سیاوش در توران و سرزمین دور از وطن مألوف خویش هم میل به تنهایی و خلوت‌گزینی دارد و با بنای «گنگ‌دژ» و «سیاوش‌کرد» به دور از هیاهو به زندگی خود ادامه می‌دهد.

۴-۴. احساس قدرشناسی مداوم در برابر پدیده‌های جهان

خودشکوفایان، جهان اطراف را همواره با شگفتی و حرمت تجربه می‌کنند. اگرچه یک تجربه مکرر می‌تواند برای مردم عادی تکرار و کهنه باشد، افراد خودشکوفایا هر بار از تماشای یک غروب خورشید، از دیدن یک گل و... چنان لذت می‌برند که گویی نخستین بار است که آن را تجربه می‌کنند (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵۶). برای چنین افرادی، حتی امور لحظه‌به‌لحظه، روزانه و عادی زندگی می‌تواند شورانگیز، مهیج و وجدآور باشد. این همان چیزی است که ویلسون آن را «تازگی» نام نهاده است (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۲۸). این افراد حس قدردانی از تمام پدیده‌ها را دارند و به‌ندرت از تجربه‌های زندگی ملول می‌شوند. برای چنین شخصی هزارمین کودکی که دیده است، به‌اندازه نخستین کودک برای او تازگی دارد (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۵۳). مزلو معتقد است که ما به مواهبی که داریم عادت کرده‌ایم و قدردان آن‌ها نیستیم. او می‌گوید:

«متأسفانه آمادگی برای دوست داشتن و تقدیر از همسران، کودکان، و دوستان پس از مرگ آنها بیش از هنگامی است که هنوز زنده‌اند. چیزی شبیه به همین نیز در مورد سلامت جسمی، آزادی سیاسی و رفاه مادی صادق است؛ ما به ارزش‌های واقعی آنها زمانی پی می‌بریم که آنها را از دست داده باشیم» (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۲۹). با وجود این، خودشکوفایان و خواستاران تحقق خود، قدر این مواهب و نعمت‌ها را اکنون می‌دانند و در لحظه زندگی می‌کنند، برخلاف افراد روان‌نژند و ناسالم؛ در نتیجه چیزی را مسلم نمی‌دانند و همواره از آنچه دارند و تجربه می‌کنند، سپاسگزارند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

سیاوش داستان ما هم نمونه کامل این ویژگی است. او در برابر محیط اطراف، اشخاص و اتفاقات گوناگون، شکیبیا و محترمانه رفتار می‌کند و هیچ‌گاه از رفتار همراه با احترام خسته نمی‌شود. وی بارها با دیدن هدایایی که به او داده می‌شود، احساس وجد و شوق کرده و تشکر و قدردانی می‌کند. همیشه بر سر پیمان بوده و در هیچ شرایطی پیمان نشکسته، با دوست و دشمن به احترام برخورد می‌کند، رفتن او به میدان بزم و رزم برای چندمین بار برایش تازگی دارد و از بودن در آن مکان‌ها و لحظه‌ها احساس لذت می‌کند و قدر لحظات را می‌داند.

اولین دیدار سیاوش با پدر بعد از برگشتن از نزد رستم و رسیدن به درگاه شاهی، برای سیاوش همراه با اعزاز و اکرام و شگفتی و تازگی بود:

چو کاووس را دید بر تخت عاج ز یاقوت رخسند بر سرش تاج
نخست آفرین کرد و بردش نماز زمانی همی کرد با خاک راز
(ص ۲۰۹)

در ادامه، وقتی سیاوش از ماجرای سودابه آگاهی داشت، با اینکه در دل توطئه‌چینی وی را دریافته بود، فرمان کاووس را برای رفتن به شبستان به‌راحتی پذیرفت و به ستایش از شاه پرداخت:

سیاوش ز گفتار او شاد شد نهانش از اندیشه آزاد شد
به شاه جهان بر، ستایش گرفت نوان پیش تختش نیایش گرفت
(ص ۲۱۸)

باز سیاوش بعد از تهمتی که به ناحق بر او روا داشته بودند و می دانست که پدر از بی گناهی او مطلع است و با گذر از آتش بی گناهی خود را اثبات کرده بود، همچنان به دیده احترام به پدر می نگریست و در برابر او اظهار خاکساری می کرد:

سیاوش به پیش جهاندار پاک بیامد، بمالید رخ را به خاک
(ص ۲۳۷)

هیچ وقت سیاوش خسته و ملول نمی شود، دیدن پدر و دست بوسی او و ابراز احترام به او و سایر بزرگان برای او همیشه تازگی دارد. سیاوش بعد از گذر از آتش، سودابه را می بخشد و از پدر تشکر می کند:

سیاوش بیوسید تخت پدر وز آن تخت برخاست و آمد بدر
(ص ۲۳۸)

نکته ای که سیاوش همیشه در مراودات خود رعایت می کرد، چه در مکتوبات و نامه ها و چه در گفت و گوهای دوطرفه، این است که پیوسته به احترام برخورد می کند و آداب مصاحبه و محاوره را به نحو احسن رعایت می کند. سیاوش بارها در نوشتن نامه ها به دوستان و دشمنان کشورش، از ذکر خوبی ها و خوبی های طرف مقابل غافل نبوده و همواره از آنها به نیکی یاد کرده است؛ چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ. وی هنگام نامه نوشتن به شاه ایران، در کمال احترام، ابتدا او را دعا می کند:

سیاوخش در بلخ شد با سپاه یکی نامه فرمود نزدیک شاه
نیشن به مشک و گلاب عییر چنان چون سزاوار بد بر حریر
نخست آفرین کرد بر کردگار کزو گشت پیروز و به روزگار
خداوند خورشید و گردنده ماه فرازنده تاج و تخت و کلاه
از آن دادگر کو جهان آفرید ابا آشکارا نهان آفرید
چنان آفرین باد بر شهریار همه نیکوی باد فرجام کار
به بلخ آمدم شاد و پیروزبخت به فر جهاندار با تاج و تخت
(ص ۲۴۵)

سیاوش با اینکه از کودکی در ناز و نعمت بزرگ شده و شاهزاده است و شاهزاده پیوسته در معرض هدایا و اشیای نفیس است، هر بار که به او هدیه ای داده می شود، شادمان می شود

و احساس خوبی به او دست می‌دهد و همواره قدردان است و گویی اولین بار است که شاهد چنین صحنه‌ای بوده است.

۴-۵. روابط میان فردی

افراد خودشکوکا دارای روابط بین فردی ژرف‌تری از دیگر بزرگسالان هستند. آن‌ها قادرند به همجوشی بیشتر، عشق وسیع‌تر، همسانی کامل‌تر و قادرند بیش از آنچه سایر مردم تصورش را می‌کنند، مرزهای شخصی را از میان بردارند. حلقه دوستان آن‌ها تقریباً کوچک است و تعداد کسانی را که از صمیم قلب دوست دارند، اندک‌اند (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۲). آن‌ها گرایش به برگزیدن دوستانی دارند که از نظر شخصی مانند خود آن‌ها باشند (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۵۵). خواستاران تحقق خود، بیش از کسانی که از سلامت روانی متوسطی برخوردارند می‌توانند با دیگران رابطه محکم‌تری داشته باشند و با آن‌ها دوستی عمیق‌تری برقرار کنند و خود را با آن‌ها وفق دهند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۱۱).

سیاوش فرزند شاه ایران کیکاووس، هرچه دارد از رستم، پهلوان بی‌بدیل شاهنامه دارد. رستم در طی چند سال هنرهایی را که داشتش بر یک شاهزاده فرض است، یعنی آیین بزم و آیین رزم و آداب پادشاهی را به او می‌آموزد (مسکوب، ۱۳۵۱: ۱۷۵). رستم کسی است که هر کاری را که پدر باید برای سیاوش انجام می‌داد، برای او انجام داد؛ بنابراین دوست‌ترین دوست سیاوش، رستم است که از دوره کودکی همراه و غمخوار سیاوش بود و از دور و نزدیک او را زیر نظر داشت و درنهایت به خون‌خواهی او، چه نبردها و چه خون‌هایی که نریخت! پس عمیق‌ترین رابطه دوستی سیاوش با رستم است. وقتی که سیاوش زاده می‌شود، رستم نزد شهریار ایران می‌رود و از او می‌خواهد که تربیت سیاوش را بدو بسپارد:

چنین تا برآمد برین روزگار	تهمتن بیامد بر شهریار
بدو گفت کین کودک شیرفش	مرا پرورانید باید به کش
چو دارندگان تو را مایه نیست	مر او را به گیتی چو من دایه نیست
بسی مهتر اندیشه کرد اندر آن	نیامد همی بر دلش بر گران
به رستم سپردش دل و دیده را	جهانجوی گرد پسندیده را

(ص ۲۰۷)

بعد از رستم به عنوان بهترین دوست سیاوش، دو تن دیگر به نام‌های «بهرام» و «زنگه شاوران» از یاران نزدیک سیاوش به حساب می‌آیند؛ کسانی که سیاوش راز خود را با آنها که دوستانی نیکخواه هستند، در میان می‌نهد و از قصد شاه ایران که او را به پیمان‌شکنی دعوت می‌کند و به او دستور می‌دهد که اسیران را دست‌بسته به او دهد تا سر از تن آنها جدا کنم، می‌آگاهاند و به آن دو می‌گوید:

دو تن را ز لشکر ز گنداوران	چو بهرام و چون زنگه شاوران
بدان رازشان خواند نزدیک خویش	پیرداخت ابوان و بنشاند پیش
که رازش به هم بود با هر دو تن	از آن پس که رستم شد از انجمن
بدیشان چنین گفت کز بخت بد	فراوان همی بر تنم بد رسد

(ص ۲۶۹)

سیاوش بعد از پناه بردن به سرزمین توران، دوستان چندانی ندارد. اگر هم دارد رابطه‌اش با آنها عمیق نیست. تنها کسی به سراغ سیاوش می‌آید و تا حدودی انسان سالم و خردمندی به حساب می‌آید، پیران، برادر افراسیاب پسر ویسه است که انسانی متین و دارای رأی و دانش است. سیاوش در توران بیشتر با او مشورت می‌کند و با او گفت‌وگو می‌کند و رابطه نسبتاً عمیقی با او دارد. وقتی سیاوش با تعداد اندکی از ایرانیان به توران می‌رود، پیران از او استقبال می‌کند و از او به نیکی یاد می‌کند و از نژاد و راستگویی و ظاهر زیبای سیاوش تعریف و تمجید می‌کند که در پاسخ سیاوش از او به نیکی یاد می‌کند:

چنین داد پاسخ سیاوش بدوی	که ای پیر پاکیزه راستگوی
خنیده به گیتی به مهر و وفا	از آهرمنسی دور و دور از جفا

(ص ۲۸۴)

سیاوش در همان ابتدای ورود به توران، طرح دوستی با پیران می‌افکند و او را مورد اطمینان و امین خود می‌داند. پیران فرنگیس را از مرگ نجات می‌دهد و کیخسرو را به شبانی می‌دهد تا از او مراقبت کند و در آخر، با ترفندی زیرکانه جان کیخسرو را نجات می‌دهد تا نژاد شاهی و نسل سیاوش برقرار بماند و با این کار دوستی حقیقی خود با سیاوش را برای همیشه ثابت می‌کند.

۶.۴. حس همدردی و نوع دوستی و علقه اجتماعی

خودشکوفایان احساس همدردی عمیقی با انسانیت احساس می‌کنند و گرایش اصیلی برای کمک به پیشرفت بسیاری از هم‌نوعان خود نشان می‌دهند. این افراد احساس دلسوزی یک برادر یا خواهر بزرگ‌تر در حق خواهر و برادر کوچک‌تر دارند (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۵۵). گرچه خودشکوفایان اغلب به خاطر رفتار افراد دیگر رنجیده‌خاطر و افسرده می‌شوند، حس همخوانی و درک دیگران و تمایل و کمک به نوع بشریت را به شدت در وجود خود دارند (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵۶)؛ چه بسا آن‌ها از رفتار احمقانه، حقیر یا ظالمانه دیگران افسرده یا خشمگین شوند، اما زود می‌فهمند و می‌بخشند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۱۱). آن‌ها احساس همسانی، همدردی و عطف عمیقی به یکدیگر دارند. آن‌ها دوستدار و بالاتر از آن، غمخوار تمامی نوع بشرند (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۳۲).

سیاوش در چند جای داستان، نوع دوستی و بشردوستی خود را بیان می‌کند که این نشان می‌دهد سیاوش به سوی تعالی در حرکت است و هدفی که در نظر دارد، برای او مهم است نه حرف دیگران. وی حتی بدی دیگران را با نیکی جواب می‌دهد که این نشان از منش والای انسانی و خوی مردم‌داری اوست.

او گرچه عشق سودابه را نمی‌خواهد، نمی‌گوید که از او بیزارم. انگار در او جرئت پرخاش نیست، لذا سودابه را می‌ستاید که تو سزاوار شاهی و بهتر است که من دخترت را بخوام نه تو را، و بدین طریق می‌کوشد تا او را نیازارد (مسکوب، ۱۳۵۱: ۶۴):

سیاوخش از آن پس به سوداوه گفت	که اندر جهان خود تو را کیست جفت
نمائی مگر نیمه ماه را	نشایی کسی را جز از شاه را
کنون دخترت بس که باشد مرا	نباید جز او کس که باشد مرا

(ص ۲۲۱)

در مورد افراد خودشکופا بدون استثنا می‌توان گفت که همگی به عمیق‌ترین مفهوم ممکن مردم‌گرایی و تمایلی در خوار شمردن و هتک حرمت و اهانت ورزیدن حتی به افراد اوباش را ندارند (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۳۳). در واقعه سربلند بیرون آمدن سیاوش از امتحان و موفقیت در آن بدون هیچ گزندی و ثابت شدن گناه سودابه، همه انتظار داشتند سیاوش از سودابه

کین‌کشی کند و درصدد جبران برآید، اما در عین ناباوری وقتی که کیکاووس قصد کیف‌سودابه را داشت، سیاوش واسطه می‌شود و او را می‌بخشد:

سیاوش چنین گفت با شهریار که دل را بدین کار غمگین مدار
به من بخش سوداوه را زین گناه پذیرد مگر پند و آیین و راه
(ص ۲۳۸)

سیاوش در ماجرای گروگان‌گیری و اسارت صد سوار گُرد از تورانیان، بازهم جوانمردی به خرج داد و به‌خاطر پیمانی که با انسانیت و نوع بشر بسته بود، از سر پیمان نگذشت و حاضر به شنیدن سخنان همراه با گزند و تند پدر شد؛ اما نگذاشت تعدادی انسان بی‌گناه کشته شوند:

سیاوش چو بشنید گفتار اوی ز رستم غمی گشت و از کار اوی
ز کار پدر دل پُراندیشه کرد ز ترکان و از روزگار نبرد
همی گفت: صد مرد گُرد و سوار ز خویشان شاهی چنین نامدار
همه نیک‌خواه و همه بی‌گناه اگرشان فرستم به نزدیک شاه
نه پرسد نه اندیشد از کارشان هم آنکه کند زنده بر دارشان
به نزدیک یزدان چه پوزش کنم بد آمد ز کار جهان بر تنم
(ص ۲۶۸)

سیاوشی که برای جان خود با افراسیاب نمی‌جنگد، به گرسبوز می‌گوید اگر شاه توران تو را آزرده است، به هواخواهی تو با او می‌جنگم (مسکوب، ۱۳۵۹: ۶۴). این حرف سیاوش نهایت نوع‌دوستی است. هواداری از کسی که می‌داند دارد نقشه می‌چیند که او را از بسیط زمین محو کند:

سیاوش ورا دید پرآب چهر بسان کسی کو بیچد ز مهر
بدو گفت نرم: ای برادر چه بود؟ غمی هست کان را نشاید شنود؟
گر از شاه توران شدستی دژم به دیده درآوردی از درد نم
من اینک همی با تو آیم به راه کنم جنگ با شاه توران سپاه
بدان تا ز بهر چه آزاردت چرا کهنتر از خویشان داردت
(ص ۳۳۴)

نکته جالب درباره خوی مردم‌داری سیاوش این است که حتی دشمن سرسخت او یعنی گرسیوز بدفرب هم او را می‌ستاید:

تو تا آمدستی بدین بوم و بر
کسی را نیامد ز تو بد به سر
همه مردمی جستی و راستی
جهان را به دانش بیاراستی
(ص ۲۳۶)

۷-۴. تجربه‌های متعالی و عارفانه

خودشکوفایان دارای لحظاتی از جذب و حیرت و خوشی شدیدند که بی‌شبهت به تجربه‌های عمیق عرفانی نیست. در جریان چنین لحظاتی، خود، فراموش و از جهان مادی فارغ می‌شود، شخص احساس قدرت فوق‌العاده در خود می‌کند و خود را مطمئن و مسلم می‌بیند (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵۶). مزلو دریافت که خواستاران تحقق خود بر دو گونه‌اند: کسانی که از تجربه‌های متعدد و عمیق اوج برخوردارند و کسانی که تجربه‌های اوج آن‌ها خفیف‌تر و محدودتر است و آن‌ها را با عناوینی چون اوجمندان و نااوجمندان، استعلائیان و نااستعلائیان خوانده است. او معتقد است که اوجمندان بیشتر در عرصه هستی به سر می‌برند، به‌وضوح از انگیزش والاتری برخوردارند، و تجربه‌های اوجی را تجربه می‌کنند که بصیرتی روشنگرانه در مورد خودشان و جهانشان به آن‌ها می‌بخشد و گرایششان بیشتر عارفانه و شاعرانه است (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۱۰). ظاهراً تجربه دقیق عرفانی یا اوج، تشدید گسترده هریک از تجربیاتی است که در آن فقدان «خود» یا حس برتری وجود دارد؛ مانند: مسئله‌مداری، تمرکز شدید، تجربه حسی شدید، خودفراموشی و لذت شدید از موسیقی و هنر (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۳۰). مزلو به تجربیات اوج، «احساس بیکرانی» نیز می‌گفت (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۵۴). افرادی که تجربه اوج دارند، ترس، اضطراب و تعارض ندارند و بامحبت‌تر و پذیراترند (همان، ۴۵۵).

سیاوش نوعی تصور و دریافت عارفانه از انسان کامل را به یاد می‌آورد. خرد او معرفت به چگونگی سیر هستی و دل‌آگاهی به تعالی و شدن خداست (مسکوب، ۱۳۵۹: ۵۸). سیاوش هنگام گذر از آتش، حرکات و رفتاری از خود بروز می‌دهد که مصداق تجربه‌های اوج و حالاتی متعالی و عارفانه است. او قبل از گذر از آتش انبوه، لحظاتی همراه با اطمینان و

آرامش خاطر را تجربه می‌کند. ذره‌ای به خود شک ندارد و گویی خود را فراموش کرده و از خودِ ظاهری بی‌خود شده و به دنیای دیگری متصل است. «سرانجام هنگامی که موبدان گذر از آتش را برای بی‌گناهی او پیشنهاد می‌کنند، سیاوش در حالی که سراپا سفید پوشیده است و بر اسب خود سوار است، نزد پدر می‌آید و سخنانی بر زبان می‌راند که نشانه روح بلند اوست» (همان: ۶۷):

سیاوش بیامد به پیش پدر	یکی خود زرین نهاده به سر
هشیوار و با جامه‌های سپید	لبی پر ز خنده دلی پر امید
یکی تازی بر نشسته سیاه	همی گرد نعلش برآمد به ماه
پراکنده کافور بر خویشتن	چنان چون بود رسم و ساز کفن

(ص ۲۳۵)

هنگامی که کیکاووس نگران سیاوش است که مبادا در گذر از آتش آسیب ببیند، او به آرامی می‌گوید:

سیاوش بدو گفت: انده مدار	کزین سان بود گردش روزگار
سری پر ز شرم و بهایی مراست	اگر بی‌گناهم رهایی مراست
ور ایدونک زین کار هستم گناه	جهان آفرینم ندارد نگاه
به نیروی یزدان نیکی دهش	کزین کوه آتش نیابم تیش

(ص ۲۳۵)

و در ادامه، با دلی آرام و قلبی مطمئن به سوی کوه آتش اسبش را می‌راند و می‌تازد که این نشان از بی‌خودی و تجربه لحظات خاص دارد:

سیاوش بر آن کوه آتش بتاخت	نشد تنگدل، جنگ آتش بساخت
ز هر سو زبانه همی برکشید	کسی خود و اسب سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر ز خون	که تا او ز آتش کی آید برون
چو او را بدیدند برخاست غو	که آمد ز آتش برون شاه نو
اگر آب بودی مگر تر شدی	ز تری همه جامه بی‌بر شدی
چنان آمد اسب و قبال سوار	که گفتی سمن داشت اندر کنار
چو بخشایش پاک‌یزدان بود	دم آتش و آب یکسان بود

(ص ۲۳۶)

۸۴ مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری

افراد خودشکوفه، خودمختار، مستقل و خودکفایند؛ در نتیجه خود را آزاد می‌بینند تا در برابر فشارهای اجتماعی و فرهنگی که آنان را وادار به فکر کردن در خط معینی می‌کند، مقاومت کنند. آن‌ها به وسیله طبیعت درونی خودشان اداره و هدایت می‌شوند نه به وسیله طبیعت فرهنگی جامعه (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۵۷). آن‌ها همچنین زمانی که موضوعی برایشان دارای اهمیت شخصی بسیاری باشد (معمولاً در موضوعات اخلاقی) آشکارا با قواعد و هنجارهای جامعه به مبارزه برمی‌خیزند (شولتس، ۱۳۸۲: ۱۱۴). افراد خودشکوفه، کمتر فرهنگ‌پذیر، کمتر هم‌نوا و کمتر قالبی هستند (شیرافکن، ۱۳۸۹: ۴۵۷). آن‌ها کاملاً سازش‌یافته نیستند. آن‌ها به طرق مختلف با فرهنگ کنار می‌آیند و می‌توان گفت که در برابر فرهنگ‌پذیری مقاومت می‌کنند و از فرهنگی که در آن غوطه‌ور شده‌اند، نوعی جدایی درونی احساس می‌کنند (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۳۸).

فرهنگ سیاوش، فرهنگ وفاداری به عهد، فرهنگ انسانیت و نوع‌دوستی و فرهنگ احترام به نوع بشریت است. در داستان سیاوش، بارها از او خواسته شده تا از اهداف بلند و متعالی خود دست بکشد و هم‌رنگ جماعت شود؛ اما او در برابر همه آن خواسته‌های نامعقول سر فرود نیامد و ایستادگی و مقاومت کرد. اولین جرقه مقاومت سیاوش در برابر فرهنگ دیگری زمانی زده شد که سودابه از او خواست وارد شبستانش شود و از آنجا بازدید کند. «نهان کس فرستاد که من همانند مادر تو هستم، می‌باید که به حرم‌سرا و شبستان من بیایی و خواهران خود را که دختران من‌اند ببینی. سیاوش پاسخ داد که من مرد رزم و میدانم نه مرد بزم و شبستان و اهل نشست و خاست با زنان» (دبیرسیاقی، ۱۳۸۷: ۸۵):

کسی را فرستاد نزدیک اوی	که پنهان سیاوش رد را بگوی
که اندر شبستان شاه جهان	نباشد شگفت ار شوی ناگهان
بدو گفت: مرد شبستان نیم	مجویم که با بند و دستان نیم»

(ص ۲۱۲)

سودابه که شیفته سیاوش بود، شاه را مجبور کرد که سیاوش را به شبستان بفرستد. شاه از سیاوش خواست که به شبستان برود، اما سیاوش پاسخ داد:

سیاوش چنین داد پاسخ که شاه مرا داد فرمان و تخت و کلاه

از آن جایگه، کآفتاب بلند
چو تو شاه نهاد بر سر کلاه
برآید، کند خاک را ارجمند
مرا موبدان ساز با بخردان
به خوی و به دانش، به آیین و راه
بزرگان و کارآزموده ردان
(ص ۲۱۳)

در ادامه سودابه به سیاوش می‌گوید در صورت سرپیچی از فرمان من روزگارت را تباه می‌کنم؛ اما سیاوش نه تنها نمی‌پذیرد و مقاومت می‌کند، بلکه با قاطعیت تمام می‌گوید:

اگر سر پیچی ز فرمان من
کنم بر تو این پادشاهی تباه
نیابد دلت سوی پیمان من
سیاوش بدو گفت: «هرگز مباد
شود تیره بر روی تو چشم شاه
چنین با پدر بی‌وفایی کنم
که از بهر دل من دهم سر به باد
تو بانوی شاهی و خورشید گاه
ز مردی و دانش جدایی کنم
سزد کز تو ناید بدین سان گناه»
(ص ۲۲۴)

سیاوش بعد از داستان سودابه که مقاومت سرسختانه‌ای از خود نشان داد و مطابق میل سودابه عمل نکرد، بار دیگر و در آزمونی دیگر، این بار به درخواست پدر مبنی بر فرستادن گروگان‌های تورانی مقاومت نشان داد و چون در فرهنگ او پیمان‌شکنی خلاف اخلاق و انسانیت به شمار می‌آمد، دستور شاه را نپذیرفت و تصمیم منطقی و بشردوستانه‌ای گرفت و از کشته شدن صد اسیر بی‌گناه جلوگیری کرد. او در جواب بهرام و زنگه شاوران که به او گفتند به فرمان پدر عمل کن، این چنین پاسخ داد:

چنین داد پاسخ که فرمان شاه
ولیکن به فرمان یزدان دلیر
بر آنم که برتر ز خورشید و ماه
کسی کو ز فرمان یزدان بتافت
نباشد که و مه نه پیل و نه شیر
همی دست یازید باید به خون
سراسیمه شد خویشان را نیافت
به کین دو کشور بدن رهنمون
(ص ۲۷۳)

۵. نتیجه‌گیری

بعد از بررسی اجمالی شخصیت سیاوش در شاهنامه فردوسی براساس مؤلفه‌های ارائه‌شده درباره افراد خودشکوفا که از جانب آبراهام مزلو مطرح شده بود، این نتیجه به دست آمد که

سیاوش داستان ما با توجه به اخلاق، رفتار و تصمیماتی که در مواجهه با اتفاقات زندگی گرفته و واکنش‌هایی که از خود بروز داده، می‌تواند جزو خودشکوفایان و خواستاران تحقق خود به شمار رود. سیاوش نزد رستم پهلوان به بهترین شکل ممکن پرورش یافت و آداب و رسوم زندگی را از ایشان یاد گرفت. رستم هیچ کوتاهی‌ای در رشد و پرورش سیاوش نکرد. او تمام نیازهای سطح پایین در سلسله‌مراتب نیازهای مزلو را در خود ارضاشده می‌دید و منتظر جرقه‌ای بود تا خودشکופا شود. به راستی که سیاوش شخصیتی خودشکופاست. او ادراکی بسیار کارآمد از واقعیت‌ها دارد. سیاوش نقشه سودابه را به راحتی تشخیص می‌دهد، از توطئه گرسیوز هم آگاه است. او ضعف‌ها و نقایص خود را می‌داند و می‌پذیرد و طبیعت و دیگران را هم پذیرفته است. قوانین و مقررات حاکم بر جامعه را می‌پذیرد و اطاعت می‌کند. گلایه نمی‌کند و در برابر سرنوشت تسلیم است. سیاوش مانند تمام خودشکوفایان به دنبال استقلال و حریم خصوصی است و به راحتی از وطن خود کوچ می‌کند و در سرزمین بیگانه مأوا می‌گزیند و گنگ‌دژ و سیاوش‌کرد را برای انزوا و دوری جستن از دیگران بنا می‌کند. او پیوسته از پدیده‌های جهان و هستی قدردانی می‌کند و مسائل تکراری برای او تازگی دارد و پیوسته از هدایایی که به او می‌دهند، احساس شادمانی و تقدیر می‌کند. روابط بین‌فردی او بسیار قوی و عمیق است. او دوستان کمی دارد اما همه تأثیرگذار و مهم‌اند؛ از رستم گرفته تا بهرام و زنگه شاوران و پیران و یسه. سیاوش انسان به تمام معناست. او با دشمنان خود هم مدارا می‌کند و با آن‌ها احساس همدردی می‌کند. سودابه را می‌بخشد و حاضر نیست گروگان‌های تورانی کشته شوند. سیاوش در لحظه گذر از آتش، حالت متعالی و عارفانه دارد و گویی ابراهیم در آتش است. او همچنین در برابر فرهنگ‌های تحمیلی و غلط مقاوم است و هم‌رنگ جماعت نمی‌شود. پیمان‌شکن نیست و تن به درخواست سودابه نمی‌دهد و عهدی را که با تورانیان بسته، به فرمان پدر نمی‌شکند. همه این ویژگی‌ها سبب شده که سیاوش را شخصیتی خودشکופا بدانیم و او را کسی معرفی کنیم که خواستار تحقق خود است.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۶). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: انجمن آثار ملی.
۲. امیری خراسانی، احمد، صرفی، محمدرضا، و ایران‌منش، محمدحسین. (۱۳۹۳). «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصرخسرو بر پایه هرم مزلو». *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ۶ (۲۲)، ۳۲-۱.
۳. بهزادی‌نژاد، لیلا (۱۳۹۵). *بررسی پیر در غزلیات حافظ و شش دفتر مثنوی مولانا با تکیه بر نظریات شخصیت آبراهام مزلو*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۴. پارسا، حسن. (۱۳۸۸). *انگیزش و هیجان*. چ ۱۰. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
۵. داوودنیا، نسرين، سراج خرمی، ناصر، و جولازاده اسمعیلی، علی‌اکبر. (۱۳۹۳). «نقد شخصیت کیخسرو براساس نظر آبراهام مزلو». *نشریه ادبیات حماسی*، ۱ (۲)، ۴۶-۲۵.
۶. دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۸۸). *برگردان روایت گونه شاهنامه فردوسی به نثر*. تهران: قطره.
۷. ذبیح‌نیا عمران، آسیه. (۱۳۹۸). «بررسی مؤلفه‌های خودشکوفایی و کمال‌طلبی در تذکره عرفانی کمال الملوک باباجان قزوینی و نظریات آبراهام مزلو». *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ۱۱ (۴۳)، ۵۶-۳۹.
۸. رفیعی جیردهی، علی. (۱۳۷۹). *خلاصه داستان سیاوش*. تهران: خورشید.
۹. رضایی، سمیه. (۱۳۹۵). *بررسی دگرگونی شخصیت‌های داستانی در داستان کوتاه فارسی براساس نظریه مزلو*. پایان‌نامه دکتری. هرمزگان: دانشگاه هرمزگان.
۱۰. زارعی، فخری، موسوی، سید کاظم، و محمدآسیابادی، علی. (۱۴۰۰). «بررسی مؤلفه‌های خودشکوفایی در شخصیت زال بر پایه نظریه روان‌شناختی مزلو». *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ۱۳ (۵۲)، ۱۳۵-۹۶.
۱۱. ستاری، رضا، صفارحیدری، حجت، و محرابی کالی، منیره. (۱۳۹۴). «شخصیت رستم براساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو».

- متن پژوهی ادبی، ۱۹(۶۴)، ۱۰۹-۶۳.
۱۲. شولتس، دو آن. (۱۳۸۲). روان‌شناسی کمال؛ الگوهای شخصیت سالم. برگردان گیتی خوشدل، تهران: نشر پیکان
۱۳. شیرافکن، علی. (۱۳۸۹). نظریه‌های شخصیت. تهران: پوران پژوهش.
۱۴. شیرخدا، طاهره. (۱۳۹۷). بررسی عزت‌نفس در شاهنامه فردوسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، مجتمع دانشگاهی ولیعصر.
۱۵. صادقی، اسماعیل، و رئیسی نافچی، راضیه. (۱۳۹۹). «بررسی تصویر شاه-انسان کامل در متون نثر تعلیمی (قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، اخلاق ناصری، گلستان، سلوک الملوک)». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۲(۴۸)، ۱-۳۵.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. کالیفرنیا و نیویورک: نشر مزدا.
۱۷. کرمی شاهویندی، قاسم. (۱۳۹۱). تحلیل شخصیت گشتاسب و اسفندیار در شاهنامه با رویکرد روان‌شناسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. لرستان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۱۸. کریمی، یوسف. (۱۳۸۹). روان‌شناسی شخصیت. تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
۱۹. محسنی اندیس، علی. (۱۳۹۶). تحلیل شخصیت ملک‌الشعراء بهار براساس نظریه مزلو با تکیه بر دیوان اشعار. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۲۰. مزلو، آبراهام. (۱۳۶۹). انگیزش و شخصیت. برگردان احمد رضوانی. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۱. مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۱). سوگ سیاوش. تهران: خوارزمی.
۲۲. مهدوی دامغانی، محمود، و صادقی، علیرضا. (۱۳۹۷). «انسان خودشکوف و خودشکوفایی سعدی با رویکرد تطبیقی به نظریه مزلو». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۰(۴۰)، ۱-۳۵.
۲۳. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۲). برگ‌هایی در آغوش باد. چ ۲. تهران: انتشارات علمی.